

نقش سادات علوی در تحولات سیاسی ماوراءالنهر در قرن ششم هجری

محسن رحمتی*

چکیده

سادات علوی ساکن در ماوراءالنهر در قرن ششم هجری، نقش قابل توجهی در تحولات سیاسی - اجتماعی آن منطقه، به‌ویژه غلبه قراختاییان بر آنجا داشتند که به خاطر سکوت منابع تاریخی، تا کنون مغفول مانده؛ ولی به‌رغم قلت داده‌های تاریخی، می‌توان حضور فعال سادات علوی در عرصه سیاست و جامعه ماوراءالنهر در قرن ششم را ردیابی و مطالعه کرد. این مقاله در صدد است، با روش توصیفی - تحلیلی به فعالیت سادات و نقش آنها در تحولات سیاسی ماوراءالنهر در قرن ششم وضوح بیشتری ببخشد. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که پایگاه قوی اجتماعی سادات در منطقه، فرصتی برای آنها پیش آورد تا ضمن ستیزه با قدرت قراختاییان، به نحوی زمینه‌ی غلبه‌ی قراختاییان، بر آن ناحیه را فراهم کردند؛ اما در ادامه، ظاهراً به هدف تشکیل حکومت علوی، به تقابل با سلطه قراختاییان برخاسته و برخی رخدادهاى اثرگذار سیاسی و اجتماعی را در آن ناحیه موجب شدند.

واژه‌های کلیدی: سادات علوی، ماوراءالنهر، قراختاییان، قزلق‌ها، قراختاییان، قپوان.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان (mohsenrahmati45@gmail.com).

تاریخ دریافت: 92/05/23 - تاریخ تأیید: 93/09/04

مقدمه

سادات عموماً به فرزندان علی (ع) و (گاهی به آل ابی طالب) اطلاق می‌شد که در هر دو صورت، با نسبت علوی معرفی شده‌اند.¹ نگرش سادات به خلافت به عنوان حق مغضوب خود، در طول قرون نخستین اسلامی، آن‌ها را در معرض خشم و آزار خلفای اموی و عباسی قرار داده² و مجبور ساخت تا به مناطق دور دست مهاجرت کنند.³ ماوراءالنهر نیز به لحاظ موقعیت جغرافیایی خاص آن، مورد توجه سادات علوی واقع شده و با گسترش مهاجرت سادات، آن منطقه و سرزمین‌های مجاور آن، تا پایان قرن چهارم به عنوان یکی از مراکز تجمع سادات درآمد.⁴ در همین زمان، با غلبه قراخانیان بر ماوراءالنهر، این منطقه با ترکستان یعنی بیابان‌های شمال و شرق سیحون وحدت یافته، سرنوشت آنها با یکدیگر پیوند خورد و پیوستگی سیاسی آن منطقه با خراسان و خوارزم منقطع شد.⁵ به همین خاطر و همچنین به علت فقدان متن تاریخی در باب تاریخ ماوراءالنهر، حوادث آن سامان در قرن ششم، (به‌رغم همی تأثیر سرنوشت‌سازی که بر آینده ایران و آسیا داشت)، در نهایت تیرگی و ابهام است و شناخت دقیق ماهیت تحولات اجتماعی ماوراءالنهر در این قرن،

1. برای اطلاع بیشتر نک: منیره ناجی السالم، (1976م/1396ق)، تاج الاسلام سمعانی و کتابه التخبیر، بغداد: جامعه بغداد، ص 384.
2. نک: ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، (1428)، مقاتل الطالبيين، تحقیق السید احمد صقر، نجف: مؤسسه الطار لتقافیه، صفحات متعدد از جمله ص 207-210، 263-268.
3. برای نمونه نک: بلعمی، (1389)، تاریخنامه طبری، ج 4، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش، ص 1153-1152، 1186-1187؛ یعقوبی، (1419)، تاریخ یعقوبی، ج 2، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص 283-286؛ مقاتل الطالبيين، ص 550-557؛ گردیزی، (1363)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ص 176.
4. ابن اسفندیار، (تاریخ مقدمه 1320)، تاریخ طبرستان، ج 1، تصحیح عباس اقبال، تهران: مجلس، ص 194.
5. برای شرح واقعه نک: تاریخ گردیزی، ص 368-387؛ ناصح بن ظفر جرفادقانی، (1354)، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص 169-193؛ و یک جمع‌بندی مختصر و مفید از واقعه در: ریچارد نیلسون فرای، (1365)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، ص 198-207.

امری دشوار است. اما از لابلای اطلاعات پراکنده‌ی منابع، نشانه‌هایی از حضور سادات به عنوان یکی از اقشار مؤثر اجتماعی در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر دیده می‌شود.¹ رسالت این مقاله، جمع‌آوری و معرفی اطلاعات پراکنده در این متون، جهت ردیابی فعالیت‌های سادات و نقش آنها در تحولات سیاسی - اجتماعی ماوراءالنهر در قرن ششم است که محوریت آن را ارائه پاسخ روشن به این پرسش تشکیل می‌دهد: سادات علوی در تحولات سیاسی - اجتماعی ماوراءالنهر در قرن ششم هجری چه نقشی داشتند؟ موضوع مقاله حاضر، حاوی دو محور اساسی است: یکی، تاریخ ماوراءالنهر در قرن ششم و دیگری، جایگاه و موقعیت اجتماعی سادات علوی و تکاپوی سیاسی آنها به عنوان یک قشر اجتماعی در این بستر تاریخی است.

با توجه به فقر منابع و کمبود اطلاعات، هر دو محور، چنان‌که شایسته است تاکنون مورد توجه محققان و پژوهشگران قرار نگرفته‌اند. چنان‌که محور نخست، یعنی تاریخ ماوراءالنهر در قرن ششم هجری، فقط در ترکستان نام‌ی بارتولد مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته² و محور دوم، یعنی جایگاه اجتماعی سادات و تکاپوی سیاسی آنها در ماوراءالنهر برای تشکیل حکومت نیز با محور نخست، تفاوت زیادی ندارد. جلال‌الدین همایی در تشریح احوال مختاری غزنوی و سادات ممدوح وی، اشاراتی بسیار مختصر و کلی درباره موقعیت اجتماعی سادات گفته³ و علی غفرانی نیز در توضیح وضعیت تشیع در

1. برای آگاهی از وضعیت منابع تاریخی این منطقه در این دوره، نک: و. و بارتولد، (1352)، ترکستان نام‌ی، ج 1، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص 74-35.

2. همان، ص 672-666؛ همان، ج 2، ص 688-682، 702-699. دیگر محققان، همچون فرای، باسورث و قفس اوغلی نیز که به تناسب موضوع مطالعاتی خود، اندک توجهی به تاریخ ماوراءالنهر در این زمان داشته یا در باب آن مطالبی نگاشته‌اند، همه‌ی اطلاعات و مطالب خود را بر گفته‌ها و یافته‌های تحقیقاتی وی مبتنی ساخته‌اند؛ (نک: بخارا دستاورد قرون وسطی، ص 259-239؛ باسورث، (1371)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران» در: تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج، ج 5)، گردآوری آ. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص 183-192، 121-165؛ محمد ابراهیم قفس اوغلی، (1367)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره، ص 106-56.

3. جلال‌الدین همایی، (1361)، مختاری نام‌ی، تهران: علمی و فرهنگی، ص 311.

ماوراءالنهر، فقط نگاه مختصری به موقعیت اجتماعی سادات در آن منطقه دارد.¹ اخیراً نیز مقاله‌ای در شرح تکاپوهای سادات علوی در قرن پنجم نوشته شده،² اما به نقش سادات در تحولات قرن ششم، پرداخته نشده است. بدین ترتیب، مقاله حاضر را می‌توان نخستین پژوهش مستقل و تحلیلی درباره‌ی این موضوع به شمار آورد که با هدف تبیین و تحلیل موقعیت سیاسی - اجتماعی سادات در جامعه ماوراءالنهر در قرن ششم، سامان یافته است.

سادات، قرق‌ها و قراخانیان

ماوراءالنهر، که همه شهرها و نواحی کرانه رود جیحون تا نواحی دو طرف رود سیحون و پیرامون دریای خوارزم را شامل می‌شد،³ در قرن ششم حتی شهرهای ترکستان مثل جند و صبران و بلاساغون در آن سوی سیحون را نیز در برمی‌گرفت، از زمان فتوحات اسلامی تا قرن پنجم، همواره، جزئی از خراسان بزرگ بوده است،⁴ اما پس از غلبه قراخانیان بر بخش اعظم این ناحیه، وحدت سیاسی آن با خراسان از بین رفت. اگرچه بخش‌های مختلف این منطقه، در طول قرن ششم، وحدت سیاسی نداشت و هر بخشی از آن زیر سلطه‌ی دولتی و حکومتی بودند، اما می‌بایست به عنوان یک کل جغرافیایی یک پارچه، مورد مطالعه قرار گیرد. ساداتی که به ماوراءالنهر مهاجرت کرده بودند، برای تأمین هزینه‌های زندگی خود در همه‌ی اقشار و اصناف اجتماعی و اقتصادی داخل شدند. برخی به کشاورزی پرداخته و به عنوان دهقان املاک زیادی داشتند.⁵ برخی نیز به تجارت

1. علی غفرانی، «تاریخ شیعه در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا حمله مغول»، شیعه شناسی، س 4، ش 14، 1385، ص 10-12.
2. محسن رحمتی، «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، س 2، ش 1389.7، ص 89-110.
3. برای آگاهی از حدود ماوراءالنهر نک: مجهول المؤلف، (1362)، *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، به‌کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ص 104-123؛ یاقوت حموی، (1409ق)، *معجم البلدان*، ج 5، تصحیح ووستنفلد، بیروت: دارصادر، ص 45-47.
4. نک: *حدودالعالم*، ص 106؛ بخارا دستاورد قرون وسطی، ص 123-128.
5. برای اطلاع بیشتر نک: ابوالحسن بیهقی، (1371)، *لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب*، ج 2، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی النجفی المرعشی العامه، ص 584.

مشغول شده و در این زمینه هم شهرت بسیار یافتند.¹ عده‌ای دیگر نیز از آن‌ها به پیشه‌وری و صنعت‌گری مشغول بودند.² ظاهراً سادات در صورت تمکّن مالی، دو مشغله مهم، غیر از حرفه خود داشتند. نخست؛ اشتغال به تعلیم و انتشار علوم دینی و حدیث بود که آن‌ها را با طبقه دین‌یار پیوند می‌زد.³ در این مسیر برخی از آن‌ها، تا آن حدّ پیش رفتند که حتی به عنوان پیشوایانی مورد قبول، در جامعه سنّی مذهب آن سامان شناخته شدند.⁴ دوم؛ شرکت در غزا و مبارزه با کفار که آن‌ها را با سپاهیان و نظامیان پیوند می‌زد. در این مسیر نیز با کسب عناوینی چون امیر، سرهنگ، صاحب الجیش، سپهسالار، و قاضیان لشکر به عالی‌ترین مقامات نظامی رسیده و مسئولیت هدایت و سرپرستی لشکر را برعهده داشتند.⁵

1. اسماعیل بن الحسین مروزی، (1409ق)، الفخری فی انساب الطّالبيين، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیة‌الله العظمی المرعشی النجفی العامّه، ص 135.
2. لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 2، ص 639؛ سمعانی، (1409ق)، الأنساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، ج 2، ص 146؛ الفخری فی انساب الطّالبيين، ص 169.
3. ابوحفص نسفی، (1378)، القند فی معرفة علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، ص 181؛ سمعانی، (1375/1975)، التّحییر فی معجم الکبیر، ج 1، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: الارشاد، ص 252؛ همو، الأنساب، ج 2، ص 146؛ لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 2، ص 584.
4. برای اطلاع بیشتر درباره وی نک: لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 424؛ الفخری فی انساب الطّالبيين، ص 103؛ صفی‌الدین واعظ بلخی، (1350)، فضایل بلخ، ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص 350، 357؛ عبدالقادر قرشی، (1398ق)، جواهر المصیبه فی طبقات الحنفیه، ج 3 تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: عیسی البسابی الحلّبی، ص 409؛ ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی لکنوی هندی، (1393ق)، الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه، عنّی بتصحیح محمدبدرالدین ابوفراس التّعسانی، کراچی: مطبوعه مشهور پرتیس، ص 200، 220.
5. عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، (1361)، المنتخب من السیاق فی التاریخ نبشاور، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمدکاظم محمودی، قم: جماعه المدرّسین فی حوزه العلمیه، ص 67؛ التّحییر فی معجم الکبیر، ج 1، ص 614؛ محمد بن عمر فخر رازی، (1409ق)، الشجره المبارکه، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیة‌الله العظمی المرعشی النجفی العامّه، ص 38، 106، 123، 155؛ الفخری فی انساب الطّالبيين، ص 28، 65؛ لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 424، ج 2، ص 692؛ ابن عنبه، (1380ق)، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، عنّی بتصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: الحیدریه، ص 40.

در زمان حاکمیت قراخانیان، ایلات و عشایر قرلق که شالوده اصلی سپاه قراخانیان را تشکیل می‌دادند،¹ حفظ نظم و دوام حکومت، مراقبت از ثغور جهت گسترش اسلام، دفاع از مرزها و مبارزه با کفار را نیز برعهده داشتند.² سادات علوی در مجاورت با این ایلات و عشایر مستقر شده و میان آنها پیوندهای محکمی برقرار شده بود. شواهد و قراین، گویای آن است، در این زمان که بخشی از این ایلات، جهت حفظ مرزهای شرقی عالم اسلام به مبارزه (غزا) با ایلات غیرمسلمان شمال و شرق (یعنی قیچاق‌ها، ایغورها، یباقوها و باسمل‌ها) پرداختند،³ بخشی از سادات علوی نیز با آنها به مرزهای شرقی رفته⁴ و در برخی موارد فرماندهی آنها را داشتند.⁵ در قرن ششم، بین قراخانیان و قرلق‌ها نوعی تنش ایجاد شد که زمینه‌ساز تحولات زیادی در ماوراءالنهر شد. سادات علوی در این قضیه، با قرلق‌ها همراه بوده و در این مناقشات حضور داشتند.

سادات و ستیز با قراخانیان

نخستین واقعه‌ی تاریخی مهم در تاریخ ماوراءالنهر در قرن ششم، که سادات نقش

1. ابن اثیر، (1386ق)، الکامل فی التاریخ، ج 10، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر، ص 173، ج 11، ص 82؛ نظام‌الملک، (1340)، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص 162، 124-122.
2. در اوایل دوره‌ی سامانی نیروی نظامی جداگانه و دائمی وجود نداشت و تنها در زمان ضرورت، دهقانان که حکمرانان محلی بودند، با دادن نیروی نظامی به امیر سامانی او را در مشکلات یاری می‌دادند، اما در طول دوره‌ی سامانی، به دلایلی که این بحث جای بررسی آن نیست، به تضعیف دهقانان و تشکیل و تقویت سپاهی منظم و یکپارچه از غلامان وابسته به خود پرداختند. در کنار این دو، غازیانی نیز بودند که از اکناف قلمرو اسلامی به انگیزه‌ی کسب ثواب و جهاد در راه خدا با بیابانگردان کافر، به ماوراءالنهر آمده بودند. برای اطلاع بیشتر نک: بخارا دستاورد قرون وسطی، ص 166-165، 174-176، 209، 216.
3. محمود کاشغری، (1335-1333ق) دیوان اللغات التترک، ج 1، تصحیح معلم رفعت، استانبول: عامره، ص 377؛ همان، ج 2، ص 251؛ ج 3، ص 173؛ الکامل فی التاریخ، ج 9، ص 298-297؛ ترجمه تاریخ یمینی، ص 365.
4. الفخری فی انساب الطالبتین، ص 65؛ التحبیر فی معجم الکبیر، ج 1، ص 614.
5. همانجا؛ المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور، ص 67.

چشمگیری در آن داشتند، سقوط ارسلان خان است. چنان‌که پژوهشگران نشان داده‌اند اگر چه تکاپوهای پر نشاط سادات علوی در قرن پنجم هجری، برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر به نتیجه نرسید، اما جایگاه مستحکم آنها در هرم قدرت و در جامعه ماوراءالنهر، همچنان محفوظ ماند.¹ در واپسین سال‌های قرن پنجم، سلطان سنجر سلجوقی با غلبه بر ماوراءالنهر، یکی از امیران قراخانی را با نام محمد بن سلیمان و با لقب ارسلان خان به حکومت بخش غربی قراخانیان تعیین، و وی را در مقابل مخالفان حمایت کرد.² با حاکمیت ارسلان و حمایت و نظارت عالی سنجر، در ربع اول قرن ششم، آرامش کامل سیاسی و اجتماعی در ماوراءالنهر به وجود آمد.³ در این دوره، یکی از سادات به نام اشرف بن محمد بن ابی شجاع علوی که پدر و جدش از علمای بزرگ منطقه بودند،⁴ به عنوان رئیس شهر سمرقند، منصوب شد.⁵ قلت داده‌های منابع اجازه نمی‌دهد که مطالب زیادی در باب ماهیت و وظایف این منصب بدانیم، اما با توجه به تحقیقات موجود در خصوص منصب رئیس در دیگر نقاط ایران در عصر سلجوقی، می‌توان رئیس را مسئول محلی اداره امور کشوری در هر شهر دانست.⁶ البته توجه به پیوند عمیق سیداشرف

1. «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، ص 96-97.
2. الکامل فی التاریخ، ج 10، ص 350، 367؛ احمد تنوی (خطی)، تاریخ الفی، کتابخانه دانشکده الهیات تهران، نسخه خطی ش 5/1 و 5/2 ب، گ 505 الف.
3. نک: نرشخی، (1351)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص 70-71، 49؛ ترکستان نامه، ج 1، ص 667-668.
4. الفخری فی انساب الطالبيين، ص 172؛ لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 2، ص 618؛ الأنساب، ج 2، ص 349.
5. البته در منابع به‌طور مستقیم از انتصاب وی به این منصب خبری نمی‌رسد، بلکه بعدها در حوادث سال 524 هجری وی را دارنده این منصب می‌دانند. بدیهی است که باید مدت‌ها قبل به این منصب رسیده باشد تا آن قدر اقتدار داشته باشد که در تعیین جانشین خاقان، بتواند تأثیر داشته باشد؛ نک: الکامل فی التاریخ، ج 10، ص 661؛ همان، ج 11، ص 82؛ قاضی احمد غفاری (تاریخ مقدمه 1342)، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ، ص 164.
6. برای اطلاع بیشتر در باب این منصب نک: شهرام یوسفی فر، صابره آزاده، «منصب رئیس در شهرهای دوره سلجوقی و پیوستگی‌های محلی و اجتماعی آنان»، مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ، س 2، ش 8، تابستان 1390، ص 117-139.

رئیس سمرقند با نظامیان قرق، این تصور را ایجاد می‌کند که احتمالاً او، علاوه بر امور کشوری، در امور لشکری نیز مداخله می‌کرد. حال دانسته نیست که آیا از سوی حکومت سلجوقی و عمال قراخانی وی در ماوراءالنهر، این اجازه به او داده شده یا این‌که او پا را از حدود خود فراتر گذاشته است؟ اگر چه مداخله او در امور لشکری و همراهی وی با قرق‌ها، و به دنبال آن اعتراض شدید سلطان سنجر به قتل وی توسط ارسلان‌خان،¹ مؤید آن است که حکومت سلجوقی، علاوه بر امور کشوری، امور لشکری و یا فرماندهی رتق و فتق امور قرق‌ها را نیز به وی واگذار کرده بود.

متأسفانه از تاریخ داخلی ماوراءالنهر در این دوره، چیزی دانسته نیست، اما در اواخر ربع اول قرن ششم، یک شورش عمومی علیه ارسلان‌خان صورت گرفت که هم به نابودی ارسلان‌خان و هم اضمحلال سیادت سلجوقیان بر آن ناحیه انجامید. درباره‌ی علت و کیفیت این شورش، اطلاع زیادی در دست نیست، اما با توجه به نابودی همزمان ارسلان‌خان و سلطه‌ی سلجوقیان، شاید بتوان آن را با احساسات بومی قرق‌ها مرتبط دانست. در این رابطه، همین قدر دانسته است که هسته‌ی مرکزی این شورش را ایلات قرق تشکیل می‌دادند و سادات علوی به عنوان فرماندهان این نظامیان، نقش قاطعی در این قضیه ایفاء کردند. اعزام قرق‌ها به مأموریت‌های نظامی دراز مدت در مرزهای شرقی که نوعی تبعید محترمانه محسوب می‌شد، به مرور زمان به خشم و نارضایتی آنان از ارسلان‌خان منجر شد.² لذا آنها برای خلع ارسلان‌خان دست به کار شدند. در این قضیه، سیداشرف نیز با آنها

1. منشآت یا مکاتبات سلاطین ماضیه، (عکسی)، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه ش 2259 - 2257، گ 42، ب 41.

2. منابع تاریخی در زمینه تنش میان ایلات قرق و ارسلان‌خان، گویند که او تعدادی (بین 10 تا 16 هزار خرگاه) از این ایلات را در مرزهای شرقی جای داده بود «تا ایشان ملوک چین را از دخول در ولایت ترکستان مانع شده نگذارند که کسی از ایشان به جانب ولایت ترکستان تواند آمد». و می‌افزایند که «بعد از چندگاه ارسلان‌خان بر آن جماعت غضب فرمود جماعتی را بر ایشان مؤکل گردانید که ایشان را نگذارند که به زنان خود صحبت دارند چه اینمعنی موجب کثرت ایشان می‌شود و آن جماعت از این جهت بسیار آزرده خاطر می‌بودند...» تاریخ الفی، گ 505؛ الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 84-83؛ نگارنده معتقد است که این امر، مبین تبعید سیاسی سپاهیان قرق بود که اقامت طولانی آنها در مرز، آنان را از زن و فرزندان

همراه بود. سید اشرف، نخست با نایب السلطنه ماوراءالنهر، شمس الملک دوّم نصر بن محمّد، که داماد سلطان سنجر نیز بود، بنای مراوده را گذارده و او را به خلع پدر تحریک کرد؛ اما او این ماجرا را به اطلاع پدر رسانید. ارسلان خان نیز سید اشرف و پسرش محمّد بن اشرف را در غروب سه شنبه ششم رجب 523 به قتل رساند.¹

نظامیان قرلق بلافاصله نایب السلطنه را به قتل رسانده و در صدد برپایی شورش برآمدند؛ اما ارسلان خان ضمن استمداد از سلطان سنجر، با کمک پسر دیگرش احمد قدرخان بن محمد، فرمانروای فرغانه، توانست بر اوضاع مسلط شده و غائله را فرو بنشانند.² ابن فندق، بدون تعیین زمان واقعه، از قتل یکی از سادات با عنوان امیر سپهسالار در اخسیکت، کرسی فرغانه، بدست احمد قدرخان فرزند ارسلان خان خبر می‌دهد.³ از لقب سپهسالار برمی‌آید، که این سید نیز سرکردگی سپاهیان آن منطقه را، که اکثراً از قرلق‌ها بودند، بر عهده داشته است. اگرچه زمان این واقعه مشخص نیست؛ اما با توجه به مرگ قدرخان در 526 ق،⁴ به نظر می‌رسد که در همین زمان بوده و احتمالاً با قتل سید اشرف و خودسری قرلق‌ها بی‌ربط نباشد. علاوه بر این، توجه به قتل سید دیگری به نام سیدالاسفہسالار حسن بن عقیل توسط ارسلان خان محمّد در سمرقند،⁵ می‌تواند مبین آن

جدا کرده بود. با نزدیک شدن مهاجمان ختایی این ایلات ناراضی نیز بدانها پیوستند. بارتولد می‌پندارد مورخان در شرح این وقایع میان ارسلان خان محمّد بن سلیمان و خاقان شرقی قراخانی موسوم به ارسلان (محملاً سلیمان خان)، خلط کرده‌اند؛ نک: و. و. بارتولد، (1392)، تاریخ هفت آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز، ص 54. او در اثر دیگر خود (ترکستان نامه، ج 1، ص 668) دلیل خود برای چنین استدلالی را بعد مسافت میان سمرقند و دره ایلا می‌داند که مانع از تداوم نفوذ ارسلان خان محمّد تا آنجا می‌شد.

1. القند فی معرفة علماء سمرقند، ص 488، لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 423؛ همان، ج 2، ص 620.
2. لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 423؛ همان، ج 2، ص 620؛ الکامل فی التاریخ، ج 10، ص 661؛ همان، ج 11، ص 82؛ تاریخ جهان آرا، ص 164.
3. لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 424.
4. عبدالواسع جبلی، (1339)، دیوان اشعار، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: دانشگاه تهران، ص 217.
5. الفخری فی انساب الطالبيين، ص 123.

باشد که جمعی از سادات در این ناآرامی قرق‌ها و تلاش برای خلع ارسلان خان دخالت کرده و توسط ارسلان خان به قتل رسیده باشند.

با قتل نایب‌السلطنه‌ی ماوراءالنهر، و آشوبی که در سمرقند به راه افتاد، سنجر بی‌درنگ در زمستان 524ق، به ماوراءالنهر رفت. در حالی که ارسلان‌خان با عذرخواهی از سنجر، تقاضای مراجعت وی را داشت، سوءقصد عده‌ای از قرقان تحت فرمان او به جان سلطان سنجر، وی را در فتح سمرقند مصمم‌تر گردانید.¹ به‌رغم آن‌که ارسلان‌خان در همین زمان مفلوج گردید و همچنین به‌رغم شفاعت علما، سنجر در تصمیم خود مبنی بر فتح ارگ سمرقند و عزل ارسلان‌خان راسخ ماند و در نامه‌ای که خطاب به علما و در پاسخ به شفاعت آنها صادر کرده و سواد آن در دست است، جرایم ارسلان‌خان که خلع وی را ضرورت می‌بخشید، برشمرد. سنجر در طرح جرایم ارسلان‌خان، نخست؛ قتل سیداشرف را مطرح می‌کند.² بالاخره پس از سه یا چهار روز محاصره ارگ، ارسلان‌خان مغلوب و ناچار با وساطت برخی از درباریان سنجری تسلیم شد. سنجر، او را عزل کرده، به بلخ فرستاد و حسن بن علی بن عبدالؤمن خان معروف به حسن تگین را به جای وی منصوب کرد. اندکی بعد حسن تگین درگذشت و سنجر خواهرزاده‌ی خود، محمودخان بن محمد، را به جای وی گماشت.³ به‌رغم سکوت منابع و با توجه به حوادث بعدی، به نظر می‌رسد که او موفق به مهار ناآرامی قرق‌ها و علویان نشده بود.

سادات و جنگ قطوان

مهم‌ترین واقعه‌ای که در قرن ششم در بخش‌های شرقی قلمرو اسلامی حادث شد، نبرد قطوان در 536ق، بود که طی آن اسلام در مرزهای شرقی اسلام، برای نخستین بار، با

1. الکامل فی التاریخ، ج 10، ص 661؛ عظاملک جوینی، (1375)، تاریخ جهانگشای، ج 2، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ص 4؛ تنوی، گ 486 ب؛ دیوان اشعارجیلی، ص 252.

2. منشآت، گ 42 ب- 41 ب

3. دیوان اشعار جیلی، ص 396؛ الکامل فی التاریخ، ج 10، ص 662؛ همان، ج 11، ص 83؛ تاریخ جهان‌آرا، 165؛ تاریخ الفی، گ 505 ب؛ میر حیدر رازی، (1332)، تاریخ حیدری، منقول در تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا، ص 1168.

شکست مواجه شده و در نتیجه‌ی آن ایلات غیر مسلمان قراختایی، با غلبه بر سپاه سلجوقی، سراسر ماوراءالنهر را زیر فرمان گرفتند. قراین و شواهد پراکنده، حاکی از نقش قاطع قرلق‌ها و فرماندهی علوی آنها در این حادثه است. چنان‌که اشاره شد در جریان خلع ارسلان‌خان، به دلایلی نامعلوم، که احتمالاً با استیلای سلجوقیان بی‌ربط نباشد، هنوز ایلات قرلق، آرام و خرسند نشدند. لذا آنها که محافظت از مرزهای شرقی را عهده‌دار بودند، با شورش علیه حکمران قراخانی در هفت‌آب، چنان عرصه را بر او تنگ کردند که او از مهاجمان کافر قراختایی طلب یاری کرد و با ورود دستجات ختایی، منطقه مسلمان نشین هفت‌آب به مرکزیت بلاساغون زیر سلطه کافران ختایی قرار گرفت. اگرچه خان مسلمان قراخانی بر مسند قدرت ابقا گردید، اما او با عنوان ایلیک ترکمن به درجه دوم قدرت تنزل کرد.¹

قدرت گرفتن قراختاییان در این منطقه، موجب دست اندازی آنها به دیگر نواحی مسلمان نشین شرق سیحون شد و در نتیجه محمودخان بن محمد، حکمران قراخانی و نایب سلطان سنجر در ماوراءالنهر، به مبارزه با این زیاده‌طلبی‌ها برخاست و در 531ق، با ختاییان مصاف داد، اما مغلوب شده و عقب نشست.² با قضاوت از روی حوادث بعدی، شاید بتوان یکی از عوامل اساسی این شکست را مخالفت سران قرلق و فرمانده علوی آنها دانست که احتمالاً به دنبال ایجاد تغییر در هرم قدرت قراخانی و گرفتن سهم بیشتر در حکومت بودند. متعاقب این شکست، محمود خاقان به دربار سنجر رفت و هول و هراس بر مسلمانان آن نواحی مستولی گشت.³ بنابراین، راه برای توسعه‌طلبی ختاییان به سوی کاشغر باز شد که به‌رغم مقاومت خوانین قراخانی کاشغر و اطراف، محقق شد.⁴ در غیبت

1. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 84؛ تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 87-88؛ تاریخ الفی، گ 505ب؛ منهاج سراج جوزجانی، (1363)، طبقات ناصری، ج 2، تصحیح عبدالحی حبیبی، 2 جلد در یک مجلد، تهران: دنیای کتاب، ص 94؛ ترکستان نامه، ج 2، ص 685 به خطا حکمران بلاساغون را محمود خاقان می‌پندارد.

2. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 84؛ تاریخ جهان آرا، ص 165؛ تاریخ الفی، گ 506 الف.

3. همان، ص 85.

4. این امر از آنجا معلوم است که جمال قرشی، (1332)، ملحقات صراح، منقول در تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا، ص 1196 ارسلان خان ابراهیم بن احمد حکمران کاشغر را با لقب شهید یاد می‌کند.

محمودخان، سران قرلق ظاهراً با همراهی و همدلی آتسز خوارزمشاه (حک، 551-521)، در ماوراءالنهر یکه تاز میدان شدند.¹

سلطان سنجر نیز که در این زمان درگیر مسائل مربوط به قتل خلیفه مستترشد و قیام‌الراشد بود،² فرصت بذل توجه به آنها و یاری دادن به محمود خاقان را نداشت. او پس از حلّ و فصل نسبی ماجراهای مربوط به دستگاه خلافت در 532ق، تجهیز لشکر کرده و در 533ق، به خوارزم رفت.³ وی پس از غلبه بر آتسز، پسرش آتلیغ را دستگیر کرده و به قتل رساند و سر او را برای تنبیه عاصیان ماوراءالنهر به سمرقند ارسال داشت،⁴ تا دست از آشوب بردارند، اما چنین نشد و سنجر به ناچار در اواخر 535ق، به جمع‌آوری سپاه پرداخته و به عزم سرکوبی آشوبگران قرلق و تأدیب قراختاییان، به ماوراءالنهر رفت. سلطان که از حوادث گذشته دانسته بود که محمودخان نمی‌تواند مثل ارسلان‌خان اهداف او را تأمین کند، فرمان حکومت ماوراءالنهر را برای فرزند دیگر ارسلان‌خان موسوم به ابراهیم بن محمد صادر کرد.⁵

سنجر می‌خواست با سامان دادن امور آن خطّه که «از نهج نسق و نظام بیفتاده» بود، راه سلطنت ابراهیم را هموار کند. لذا نخست به تأدیب قرلق‌ها که هنوز «بر سر بغی و غلوای خویش» بودند، پرداخت.⁶ آنها که بخش اعظم سپاهیان ماوراءالنهر را شامل و توسط برخی از سادات

1. در این باره، سندی در دست نیست؛ اما با تحلیل جزئیات روایات و قیاس با وقایع بعدی، می‌توان به این نتیجه رسید، از جمله: منشآت، گ 145 ب- 143 ب؛ سعید نفیسی، (1332)، تعلیقات بر تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا، ص 1478-1480؛ تاریخ بخارا، ص 35؛ محمد بن عبدالجلیل رشید و طواط، (1339)، دیوان اشعار، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی، ص 319، 321، 341، 345، 440، 558، 581، 300، 252-254، 196-200، 183-180، 135؛ محمد بن مسعود سوزنی سمرقندی، (1338)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر، ص 341-342.

2. نک: ابن شاکر الکتبی محمد، (1398/1977ق)، عیون التواریخ، ج 12، تحقیق فیصل السامر و عبدالمنعم داود، بغداد: دارالحریه للطباعه، ص 329-330.

3. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 67-69؛ تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 5؛ عیون التواریخ، ج 12، ص 343.

4. منشآت، گ 145 ب- 143 ب؛ تعلیقات بر تاریخ بیهقی، ص 1478-1480.

5. همان، گ 22 الف- 18 الف.

6. ظهیرالدین نیشابوری (1332)، سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور، ص 45.

علوی منطقه رهبری می‌شدند، «از وطأت لشکر خراسان و ناهمواری حشم و اتباع ایشان به ستوه آمدند»¹ و با پذیرش پرداخت پنج هزار شتر و پنج هزار اسب و پنج هزار گوسفند نسبت به سلطان ابراز اطاعت کردند،² اما درباریان سنجر، با ردّ پیشنهاد، بر تأدیب آنها تأکید کردند. قرق‌ها و فرمانده علوی آنان ابوالحسن محمد (یا احمد) بن احمد حسنی مشهور به «سید الجلیل السمرقندی»³ وقتی از جانب سلطان نومید شدند ناچار «در سرّ کس فرستادند باستدعای کافر» و از قراختیایان یاری خواستند؛ در حالی که در سپاه سنجر زمینه تشمت و اختلاف، فراهم شده بود.⁴ با استمداد قرق‌ها، سپاه قراختیایان به عزم سمرقند روانه شده و در دشت قطوان رو در روی سپاه سنجر قرار گرفتند. قرق‌ها که به حکم آشنایی با منطقه، از استحکام موقعیت لشکرگاه سلجوقی مطلع بودند و در ضمن می‌دانستند که در صورت پیروزی سنجر، به آنها رحم نخواهد شد، علاوه بر جلادت و استقامت در نبرد، با اعمال تاکتیکی خاصّ توانستند لشکر سنجر را از محلّ خود خارج و سپس در روز پنجم صفر 536ق، در منطقه، شکست سنگینی بر سپاه سلجوقی وارد سازند و تنها رشادت ملک تاج‌الدین ملک نیمروز باعث نجات جان سلطان شد.

1. همان، ص 45؛ علی بن سلیمان راوندی، (1363)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی، ص 172.

2. عمادالدین کاتب الاصفهانی، (1318ق)، *زبدة النصره و عصرة الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه، ص 253، صدرالدین ابوالفوارس حسینی، (1933)، *اخبارالدوله السلجوقیه*، تصحیح محمد شفیع، لاهور: بی‌نا، ص 93، *عیون التواریخ*، ج 12، ص 367؛ غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، (1333)، *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران: کتابفروشی ختیام، ج 2، ص 9-5؛ میرخواند، (1339)، *روضه الصفا*، ج 4، تهران: بیروز-ختیام، ص 312 [شدیداً خلط مبحث کرده و قرق‌لن و ختایان را درهم آمیخته‌اند].

3. برای القاب وی نک: *لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب*، ج 2، ص 620. «السید الجلیل الاسفہسالار ناصرالدوله و الدین، ملک امراء الساده الأکرمین، صاحب جیوش المسلمین محمد بن السید الأجلّ الاسفہسالار رأس الساده أحمد بن أحمد». پس هم خود و هم پدرش فرمانده غازیان قرق یا همان سپاه قراختیایان بودند.

4. *سلجوقنامه*، ص 46؛ *راحة الصدور و آية السرور*، ص 172، *تاریخ الفی*، گ 506؛ *زبدة النصره و عصرة الفطره*، ص 253؛ *الکامل فی التاریخ*، ج 11، ص 86؛ محمد بن علی شبانکاره‌ای، (1363)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ص 110 [به خطا قرق‌لن را خربکیان نوشته است].

عده کثیری از ارکان، اعظام و صنایع اداری و مذهبی دولت سلجوقی به قتل رسیدند یا به اسارت درآمدند. سلطان سلجوقی و تعدادی کمی از افراد سپاه که موفق به فرار شده بودند، خود را به ترمذ و بلخ رسانده و در آنجا به انتظار بقایای گریختگان نشستند.¹

پس از پیروزی در قطوان، سپاه قراختایی به سوی سمرقند و از آنجا به دیگر شهرهای ماوراءالنهر روانه شدند. از اشارات ابن شهاب برمی آید که سپاهیان قرلق در مقدمه قراختاییان، راه ورود و ویرانی در شهرها را به آنها نشان می دادند.² این قضیه خشم عمومی مردم را علیه قرلقها برانگیخت و برخی از شاعران، همراهی برخی سادات علوی با قرلقها در جریان جنگ قطوان را مورد نکوهش قرار داده و هجو گفتند.³ پس از این پیروزی، گورخان ختایی و همراهان او که حاضر به رهایی زندگی ایلی و ترک خرگاه نبودند، به بلاساغون مراجعت کردند. او برای اداره ماوراءالنهر، فرمانروایان سابق را ابقاء نموده و فقط در کنار هر یک از این فرمانروایان محلی، شهنشاهی را منصوب کرد که مأمور جبایت خراج و وصول آن به دربار قراختاییان بود.⁴ بنابراین،

1. شرح جنگ با شرح و تفصیل های متفاوت در منابع زیر آمده است: زبده النصره و عصره الفطره، ص 253-255؛ اخبارالدوله السلجوقیه، ص 93-95؛ سلجوقنامه، ص 46؛ ابن شهاب یزدی تاج الدین حسن (خطی)، جامع التواریخ حسنی، کتابخانه ملی ایران، نسخه ش 1330، ف، گ 149 ب - 146 ب، 153 ب؛ الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 85-86؛ ابن جوزی، (1360-1357 ق)، المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم، ج 10، حیدرآباد الدکن: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ص 97؛ سبط ابن جوزی، (1370 ق/1951)، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، ج 8، حیدرآباد الدکن: مجلس دایره المعارف العثمانیه، ص 180؛ ابی یعلی بن حمزه ابن قلاتسی، (بی تا)، ذیل تاریخ دمشق، تصحیح هف آمدروز، قاهره: مکتبه المتنبی، ص 275؛ روضة الصفا، ج 4، ص 312-313؛ محمد بن نظام حسینی یزدی، (عکسی)، العراضه فی الحکایه السلجوقیه، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه عکسی شماره 241-243، ص 39؛ طبقات ناصری، ج 1، ص 261؛ تاریخ گزیده، ص 449؛ مجمع الانساب، ص 110؛ عیون التواریخ، ج 12، ص 368، شمس الدین ابو عبدالله ذهبی، (1983/1403)، سیر اعلام النبلاء، ج 20، تحقیق شعیب ارنووط و دیگران، بیروت: مؤسسه الرساله، ص 127، فخرالدین علی بن واعظ کاشفی، (1336)، لطائف الطوائف، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، ص 246؛ راحة الصدور و آية السرور، ص 174؛ منشآت، گ 141 الف.

2. جامع التواریخ حسنی، گ 158 ب.

3. اخبارالدوله السلجوقیه، ص 95.

4. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 86؛ همان، ج 12، ص 176.

قرلق‌ها و رؤسای علوی آنها، از یک سو از بهبودی اوضاع خود نومید شدند و از سوی دیگر خود را در برابر حملات تلافی‌جویانه‌ی احتمالی سنجر بی‌پناه می‌دیدند؛ لذا کوشیدند تا با مهربانی نسبت به اسیران خراسانی و تقرب به آنها، از اعمال گذشته خود اظهار ندامت کرده و خود را به سنجر نزدیک نمایند.¹ ظاهراً در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، گورخان حاضر شد که به‌رغم پیروزی در جنگ، باب صلح با سلطان سلجوقی را بگشاید و با تبادل سفیرانی مقدمات آزادی اسیران فراهم گشت.² لازم به ذکر است که در این مذاکرات نیز سادات به عنوان سفیر فیما بین نقش اصلی را داشتند؛ چنان‌که سیدابوالمحماد محمد بن مجاهد فی سبیل الله ابوبکر بن حمزه خجندی در 538ق، از طرف قراختاییان به دربار سلطان سنجر آمده بود.³

سادات و سلطه ختاییان

با توجه به انتظاراتِ قرق‌ها و رئیس علوی‌شان از همراهی با قراختاییان و عدم تحقق آنها، به زودی بین آنها اختلاف افتاد. اشارات نسابه‌های مشهور⁴ و فهرست مفصلی که ابوالحسن بیهقی⁵ از نقیبان سادات در شهرهای ماوراءالنهر ارائه می‌کند، علاوه بر نمایاندن پراکندگی جغرافیایی سادات و کثرت تعداد آنها در شهرهای سمرقند، فرغانه، اخسیکت، کاشان، بلخ، ترمذ، بلاساغون و جز آن می‌تواند مؤید قدرت اجتماعی و تأثیرگذاری آنها در این دوره باشد. ایلات قرق نیز که با استیلای ختاییان و تعطیلی غزا عملاً بیکار شده بودند، یک جریان نیرومند اجتماعی به حساب می‌آمدند. سوزنی سمرقندی که بیشترین و بهترین دوره‌ی عمر خود را در همین زمان گذرانده است، مدایح بسیاری در ستایش سپهسالاران ماوراءالنهر دارد⁶ که عده زیادی از آنها را با نسبت علوی می‌ستاید و همین امر به خوبی می‌تواند تداوم پیوند سادات را با

1. منشآت، گ 141 پ.

2. جامع التواریخ حسنی، گ 172 پ.

3. لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 2، ص 621.

4. از جمله: الفخری فی انساب الطالبیین، ص 169، 167، 62، 33، 28؛ الأنساب، ج 1، ص 99؛ القند فی معرفة علماء سمرقند، ص 350.

5. لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 2، ص 618-630.

6. از جمله: در ص 182-181، 145.

ایلات قرلق بنمایاند. بنابراین، همسویی این دو جریان قدرتمند با یکدیگر، می‌توانست در امور ماوراءالنهر در این زمان بسیار مؤثر باشد. مراجعت قراختاییان به شرق منطقه‌ی هفت آب و ناتوانی سنجر در تلافی شکست قپوان و تجدید سلطه‌ی خود به ماوراءالنهر، آن منطقه را در اختیار ایلات قرلق و حکمرانان محلی گذاشت.

به نظر می‌رسد که این خلأ نسبی قدرت و همچنین غیرمسلمان بودن گورخان و نداشتن تعصب مذهبی، سادات علوی را به فکر انداخته باشد تا با یاری قرلق‌ها، برای تشکیل و تحقق حکومت علوی در ماوراءالنهر دست به کار شوند، اما این قضیه، واکنش نیروهای بومی و مذهبی منطقه، به‌ویژه خان قراخانی سمرقند و صدر مذهبی بخارا را در پی داشت. ابراهیم خان قراخانی برای مقابله با این اقدامات، در شعبان 543ق، فرمانده علوی قرلق‌ها، سیدالجلیل ابوالحسن محمدبن احمدالحسنی، سپهسالار سمرقند را اعدام کرده و فعالیت سادات برای تشکیل دولت علوی را عقیم گذاشت.¹ از آنجا که از این زمان به بعد، از انتصاب سید دیگری به عنوان سپهسالاری خبر نمی‌رسد و در عین حال، منابع در تشریح ناآرامی قرلق‌ها، نام رؤسای ایلی قرلق همچون علی بیگ، عیاربیگ، لاجین بیگ و جز آن را ذکر می‌کنند،² برمی‌آید که پس از قتل سیدالجلیل، فرماندهی سادات علوی بر قرلق‌ها از میان رفته و رؤسای ایلی آنها، فرماندهی را بر عهده گرفتند، اما چنان‌که خواهد آمد، قتل ناصرالدین سمرقندی در 556ق، نشان می‌دهد که تا حدود یک دهه بعد، ارتباط بین سادات علوی و قرلق‌ها ادامه داشته است، اما ظاهراً از این پس سادات علوی به جای فرماندهی نظامی، فرماندهی معنوی و فکری قرلق‌ها را برعهده داشته‌اند تا از نیروی نظامی آنها برای تشکیل حکومت علوی استفاده کنند. بنابراین، ناآرامی‌های قرلق‌ها (و ظاهراً تحت نظارت معنوی علویان) در ادامه‌ی حکومت ابراهیم خان ادامه داشت و به گفته مورخان، همه‌ی دوران حکومت چهارده ساله‌ی وی (حک: 550-536ق) با وجود قرلق‌ها شوکت و شکوهی نداشت.³ او در اواخر سلطنت، برای جلب همکاری و اتحاد پیشوایان مذهبی آل‌برهان

1. لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 424، 248، ج 2، ص 623-624.

2. نک: محمد بن علی ظهیری سمرقندی، (1948)، سندبادنامه، تصحیح احمد آتش، استانبول: وزارت فرهنگ ترکیه، ص 16؛ همو، (1348)، اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه، تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران، ص 421؛ تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 12؛ جامع التواریخ حسنی، گ 284 الف.

3. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 202؛ تاریخ جهان‌آرا، ص 165.

نقش سادات علوی در تحولات سیاسی ماوراءالنهر در قرن ششم هجری 113

در بخارا برای مقابله با قرق‌ها، در 550ق، به بخارا رفت. قرق‌ها، با اطلاع از این امر، در همانجا (اطراف بخارا) بر او تاخته و پس از قتل وی، جسد او را در بیابان رها کردند.¹

کارگزاران دولت ختایی، افرادی دیگر از شعبه شرقی قراخانی، یعنی فرزندان حسن تگین (متوفی 525ق) را به امارت سمرقند برگزیدند. ارشد آنان، طغرل تگین حسین بن حسن در 551ق، درگذشت و برادر کوچکترش علی بن حسن معروف به کوک ساغون و ملقب به جلال‌الدین، جانشین وی شد.² این امر به سادات علوی و قرق‌ها نشان داد که حکومت ختایی نیز به آنها اجازه تشکیل حکومت نخواهد داد، بنابراین بر دامنه‌ی مخالفت خود افزودند. از آنجا که این امر بدون حامی ممکن نبود، تصمیم به جلب رضایت سنجر گرفتند. در همین زمان، درگذشت علی بیگ یکی از رؤسای قرق که به شدت با سلطان سنجر مخالفت داشت،³ زمینه را برای چنین امری به طور کامل فراهم نمود. لذا قرق‌ها توانستند سنجر را در هنگام فرار از دست غزها یاری دهند.⁴ البته این امر دشمنی غزها را نیز در پی داشت و در نتیجه، غزها از ترس عملیات تلافی جویانه‌ی سنجر و هم به انتقام همکاری قرق‌ها با سنجر، به نواحی جنوبی ماوراءالنهر تاختند.⁵ در نتیجه، قرق‌ها با عقب نشینی از اراضی اطراف جیحون، در اطراف سمرقند و بخارا متمرکز شدند.

خان قراخانی؛ جلال‌الدین علی، به دستور قراختاییان، با قتل بیغوخان، یکی از رؤسای ایل قرق‌ها، به مقابله با آنها برخاست،⁶ اما حمایت ایل ارسلان خوارزمشاه (حک: 551-567)، این اقدام را خنثی و «امرای قرق با احترام و اکرام به مقام خویش» برگشتند.⁷ درگذشت خان

1. ملحقات صراح، ص 1196.

2. همانجا.

3. جامع التواریخ حسنی، گ 284 الف.

4. همانجا؛ منشات، گ 49 الف - 48 الف.

5. تاریخ طبرستان، ج 2، ص 95؛ التحبیر فی معجم الکبیر، ج 2، ص 87.

6. تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 12.

7. شرح ماجرا در: تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 14-15؛ حمدالله مستوفی قزوینی، (1364)، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ص 485؛ روضه‌الصفا، ج 4، ص 364؛ تاریخ الفی، گ 538 الف؛

قراخانی در 554ق،¹ به قرق‌ها فرصت داد تا به ریاست عیاربک که پیش از آن سپهسالار دولت قراخانی بود،² حکومت سمرقند را گرفته و سلطه قراخانی را براندازند.³ از آن سوی برادر خان قراخانی، که به نام مسعود شناخته شده، در 556ق، از فرغانه روانه سمرقند شده و با سپاهیان قرق به زعامت عیاربک، در دشت «رباط ایلک»، مابین ساباط و زامین در اسروشنه، مصاف داد و او را در نبردی تن‌به‌تن به قتل رساند و به سمرقند آمد و به عنوان خاقان قراخانی ماوراءالنهر بر تخت نشست.⁴ وی نخست به تسویه حساب با بقایای قرق‌ها و دیگر همدستان آنها پرداخت. در این راستا، سید ناصرالدین سمرقندی، یکی از علمای سادات را هم به اتهام همکاری با قرق‌ها، به قتل رساند.⁵ مسعودخان سپس با ارسال سپاهیان به نقاط مختلف کشور به تأدیبات ایلات سرکش

پژوهشگران جدید این ماجرا را همان تلاش دربار قراخانی در خلع سلاح قرقان در 559 ق می‌دانند. اما گمان نمی‌رود که درست باشد. نک:

International Encyclopedia of Islamic Dynasties, (2002), Nagedra.Kr. Sigh (Editor – In – Chief). New Dehli : Anmol Publications, vol.27, p.1513.

1. سندبادنامه، ص 18.8؛ اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه، ص 418.
 2. دیوان سوزنی، ص 318.
 3. اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه، ص 420.
 4. همان، ص 42؛ سندبادنامه، ص 16؛ رضی‌الدین نیشابوری، تحقیق در احوال و آثار رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری و تصحیح انتقادی دیوان او، تصحیح حسن سپهری، ج 2، پایان‌نامه دکتری، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، (1351)، (منتشر نشده)، ص 186-182.
 5. عوفی محمد بن محمد (خطی)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی ش 27ب، گ 125الف؛ همو، (1367)، گزیده جوامع الحکایات و لوامع الروایات، انتخاب جعفر شعاع، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص 87؛ مجدالدین محمد الحسینی، (1342)، زینت المجالس، تهران: کتابخانه سنایی، ص 287.
- بارتولد (ترکستان نامه، ج 1، ص 656) به خطا، اظهارات عوفی در رابطه با قتل سید ناصرالدین سمرقندی به دست تمغاج خان را به تمغاج خان ابراهیم بن نصر (حک: 430-460)، نسبت داده و پس از وی تقریباً همه پژوهشگرانی که در این باره قلم‌فرسایی کرده‌اند، خطای او را تکرار کرده و ابراهیم خان را قاتل ناصرالدین سمرقندی پنداشته‌اند. برای اطلاع بیشتر درباره زندگی و مرگ ناصرالدین سمرقندی، نک: الفوائد البیهة فی تراجم الحنفیه، ص 220، 200؛ جواهر المضمینة فی طبقات الحنفیه، ج 3، ص 409؛ لباب‌الأنساب و الألقاب و الأعقاب، ج 1، ص 424؛ فضایل بلخ، ص 350، 357.

که تعدادشان فزونی گرفته بود، پرداخت.¹

سادات و خلع سلاح قرقان

دگرگونی رابطه میان سادات علوی و قرقها از رابطه نظامی به رابطه معنوی، زمینه را برای تسویه حساب قراخانیان با قرق هموار کرد. خان قراخانی، با جلب نظر پیشوایان حنفی که موافقتی با تشکیل دولت علوی نداشتند، تصمیم گرفت قرقها را برای همیشه از علویان جدا کند. بنابراین، سیف‌الدین بن شمس‌الدین محمد بن عمر از صدور برهانی را به دربار قراختاییان فرستاده و موافقت گورخان را در خلع سلاح قرقها بدست آورد.² قرقها پس از ابلاغ فرمان خلع سلاح و اسکان در مزارع کاشغر، سر به شورش برداشتند و در اطراف بیابان قزل قوم گرد آمدند تا بر اهل بخارا بنازند، اما شمس‌الدین محمد بن عمر برهانی (م 566) با گفتگو، آنها را سرگرم نمود تا سپاهیان مسعود خاقان رسیده و آنها را در 559ق، قلع و قمع کردند.³ مغلوبین که چاره‌ای جز تسلیم یا مهاجرت نداشتند روانه جنوب شده و از آموی عبور کردند. سپاهیان مسعود خاقان، به تعقیب آنها پرداخته و در ادامه‌ی تعقیب آنان در اواسط 560، از آموی گذشته و بلخ را تصرف کرد.⁴

بنابراین، همه امیدهای آنها برای تشکیل حکومت علوی در دوره‌ی حاکمیت قراختاییان از میان رفت. اگرچه آنها همچنان به عنوان یک قشر اجتماعی متفرد باقی ماندند، اما برای همیشه از نیروهای نظامی جدا شدند. محمد عوفی خبر می‌دهد که برخی از علویان در ماوراءالنهر در قرن ششم به راهزنی و عیاری مشغول بودند.⁵ به نظر می‌رسد اینها، برخی از همان علویانی باشند که پس از ترک امر نظامی‌گری بیکار شده‌اند. متأسفانه

1. اغراض السیاسة فی اعراض الریاسة، ص 421-422؛ دیوان سوزنی، ص 249؛ ترکستان نامه، ج 2، ص 702.
2. دیوان سوزنی، ص 339، 125، 7-8.
3. الکامل فی التاریخ، ج 11، ص 310؛ تاریخ الفی، گ 584؛ دیوان سوزنی، ص 349، 297-298.
4. اغراض السیاسة فی اعراض الریاسة، ص 421-422.
5. سدیدالدین محمد عوفی، (1352)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ق 3، ج 1، تصحیح بانو مصفا (کریمی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ص 112.

از این زمان به بعد، با مرگ ابوالحسن بیهقی در 565ق، و فقدان منبع، از سرنوشت و وضعیت سادات در ماوراءالنهر اطلاعی در دست نیست، اما شواهدی مبنی بر تداوم اقتدار و نفوذ اجتماعی سادات در شهرهای آن منطقه در دست است، یکی آن‌که سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه (حک: 568-596ق)، در هنگام انتصاب فرزند ارشد خود ناصرالدین ملکشاه به فرمانروایی جند در حدود 574ق، او را به رعایت حال اقشار مختلف جامعه توصیه می‌کند و در میان این اقشار از سادات و علویان نیز نام می‌برد.¹ این امر حاکی از تعداد زیاد و نفوذ و اقتدار اجتماعی آنها در آن شهر می‌باشد. همچنین در 597ق، که سلطان غیاث‌الدین غوری (حک: 558-599ق)، پس از قریب به نیم قرن، توانست ترمذ را از حکام قراخانی تابع قراختاییان بازپس گرفته و آزاد سازد، او عده‌ی زیادی از ختاییان را به قتل رسانده و بخشی از سادات و علویان این شهرها را با خود به بلخ برد.²

به‌رغم سکوت منابع، تصوّر می‌رود که سلطان غور با تبعید آنان می‌خواسته راه را برای اعمال قدرت خود بگشاید و این حاکی از آن است که پس از رانده شدن قرق‌ها نیز هنوز، سادات جایگاه اجتماعی و فرهنگی خود را از دست نداده بودند و در سایه حکومت کافر ختایی، استقلال اجتماعی خود را می‌جستند. این اقدام سلطان غور نیز در موقعیت سادات تأثیری نگذاشت و بیست سال بعد (614ق) سلطان محمد خوارزمشاه (حک: 596-617ق) در جریان مبارزه با خلیفه‌ی عباسی، یکی از آنها را به نام سیدعلاءالملک ترمذی به خلافت برداشت.³ فقر منابع مانع از آن است که از اوضاع سادات در آن منطقه پس از حمله و غلبه مغولان چیز زیادی دانسته شود و فقط برخی اشارات جسسته گریخته‌ی ابن عنبه،⁴ بر وجود و اعتبار سادات در ماوراءالنهر تا قرن نهم دلالت دارد.

1. محمد بن مؤید بغدادی، (1315)، التوسل الی الترسّل، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ، ص 29-13، به‌ویژه ص 20.

2. الکامل فی التاریخ، ج 12، ص 206؛ نویری، (1405/1985)، نهاییه الارب فی فنون الادب، ج 26، تحقیق محمد فوزی العنتیل، قاهره: مطبعه الهیئته المصریه العامه للکتاب، ص 98.

3. تاریخ جهانگشای، ج 2، ص 96-97.

4. عمدۀ الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 358، 294، 231، 91، 90، 89-88، 81-80، 79، 55، 52.

نتیجه

تراکم و تمرکز سادات در ماوراءالنهر از یک سو، و اشتغال آنها به غزا، به‌ویژه در ثغور شرقی عالم اسلام، آنها را با ایلات قرلق در تماس قرار داد، چنان‌که این سادات فرماندهی آنها را در دست گرفتند و از این طریق، منافع آنها درهم تنیده شده و با توجه به پیوند تنگاتنگ قرلق‌ها با قراخانیان به عنوان شالوده سپاه آن دولت، در هرم قدرت جایگاهی محکم یافتند. تغییر و تحول در اوضاع اجتماعی منطقه در زمان قراخانیان و اختلاف میان سپاهیان قرلق با حکمرانان قراخانی، در قرن ششم، فرصتی برای سادات علوی پیش آورد تا با شورش علیه ارسلان‌خان در همراهی با قرلق‌ها برای تحقق اهداف خود تلاش کنند. استحکام قدرت سلطان سنجر سلجوقی در ماوراءالنهر و ممانعت از تحقق برنامه‌های این سادات و قرلق‌ها، آنها را در مسیر طغیان و همراهی با آتسز خوارزمشاه علیه سنجر انداخته و سرانجام آنها را به همکاری با کفار ختایی در جنگ قطوان وادار کرد. عدم تحقق خواسته‌های سادات، پس از استیلای قراختاییان، آنها را به تقابل با ختاییان و عمال منصوبشان رهنمون ساخت، اما توفیق ابراهیم خان قراخانی در اعدام فرمانده علوی قرلق‌ها ارتباط میان قرلق‌ها و سادات علوی را دگرگون ساخت. چنان‌که از این پس، رابطه‌ی نظامی آن دو با یکدیگر، قطع و به یک رابطه فکری و معنوی میان آنها تبدیل شد. در نیمه دوم قرن ششم، پیوند قرلق‌ها با خوارزمشاهیان، قراختاییان را در سرکوبی قرلق‌ها مصمم ساخت. لذا با خلع سلاح قرلق‌ها، میان آنها و علویان جدایی افکندند تا تشکیل حکومت علوی در ماوراءالنهر برای همیشه به شکل یک رؤیا باقی بماند.

فهرست منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی، (1386ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد کاتب، (تاریخ مقدمه 1320)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: مجلس.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (1360-1357ق)، *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، حیدرآباد السدکن: دائرةالمعارف العثمانية.
- ابن شاکر کتبی، محمد، (1398/1977ق)، *عیون التواریخ*، تحقیق فیصل السامر و عبدالمنعم داود، بغداد: دارالحرية للطباعة.
- ابن شهاب یزدی، تاجالدین حسن، (خطی)، *جامع التواریخ حسنی*، کتابخانه ملی ایران، نسخه شماره 1330ف.
- ابن عنبه، احمد بن علی، (1380ق)، *عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب*، عتی بتصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: الحیدریه.
- ابن قلانسی، ابی یعلی بن حمزه، (بی تا)، *ذیل تاریخ دمشق*، تصحیح ه. ف. آمد روز، قاهره: مکتبه المنتنبی.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، (1408/1987ق)، *مقاتل الطالبین*، تحقیق السید احمد صقر، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- بارتولد. و. و. (1352)، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (1392)، *تاریخ هفت آب*، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- باسورث، ادموند کلیفورد، (1371)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران» در: *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان*، (تاریخ ایران کمبریج ج 5)، گردآوری جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، محمد بن محمد بن عبیدالله، (1389)، *تاریخنامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- بغدادی، محمد بن مؤید، (1315)، *التوسل الی الترسل*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- بیهقی، علی بن زید، (1371)، *لباب الانساب*، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیدالله العظمی النجفی المرعشی.
- تنوی، احمد، (خطی)، *تاریخ الفی*، کتابخانه دانشکده الهیات تهران، نسخه خطی شماره 5/1 و 5/2 ب.
- جبلی، عبدالواسع، (1339)، *دیوان اشعار*، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: دانشگاه تهران.
- جرفادقانی، ناصح بن ظفر، (1354)، *ترجمه تاریخ یمنی*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منہاج سراج، (1363)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک، (1375)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حسینی، صدرالدین ابوالفوارس، (1933)، *اخبارالدوله السلجوقیه*، تصحیح محمد شفیق، لاهور: بی نا.
- حسینی، مجدالدین محمد، (1342)، *زینت المجالس*، تهران: کتابخانه سنایی.
- حسینی یزدی، محمد بن نظام، (عکسی)، *العراضه فی الحکایه السلجوقیه*، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه شماره 241-243.
- خواندمیر، غیاثالدین بن همامالدین، (1333)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران: خیام.
- ذهبی، شمسالدین ابوعبدالله، (1403ق/1983م)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعب ارنووط و دیگران، بیروت: مؤسسه الرساله.
- رازی، میرحیدر بن علی، (1332)، *تاریخ حیدری*، منقول در *تاریخ بیهقی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا.

نقش سادات علوی در تحولات سیاسی ماوراءالنهر در قرن ششم هجری 119

- راوندی، ابوبکر علی بن سلیمان، (1363)، *راحه الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی.
- رحمتی، محسن، (1389)، «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، س 2، ش 7، ص 89-110.
- رشید و طوط، محمد بن عبدالجلیل، (1339)، *دیوان اشعار*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: بارانی.
- سبط ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، (1370ق/1951)، *مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان*، حیدرآباد الدکن: مجلس دایره المعارف العثمانیه.
- مجهول المؤلف، (1362)، *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، (1409ق)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- _____، (1375ق/1975)، *التحییر فی معجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: مطبعة الارشاد.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن مسعود، (1338)، *دیوان اشعار*، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (1363)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی، (1948)، *سندبادنامه*، تصحیح احمد آتش، استانبول: وزارت فرهنگ ترکیه.
- _____، (1348)، *اغراض السیاسة فی اعراض الریاسة*، تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران.
- عمادالدین کاتب الاصفهانی، (1318ه.ق)، *زیده النصره و عصره الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
- عوفی، سدیدالدین محمد، (1352)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، تصحیح بانو مصفا (کریمی)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (خطی)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، ش 27ب.
- _____، (1367)، *گزیده جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، انتخاب جعفر شعار، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غفاری، قاضی احمد، (تاریخ مقدمه 1342)، *تاریخ جهان آرا*، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ.
- غفرانی، علی، «تاریخ شیعه در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا حمله مغول»، *شیعه شناسی*، س 4، ش 14، 1385.
- فارسی، عبدالعافر، (1361)، *المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور*، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمدکاظم محمودی، قم: جماعه المدرسین فی حوزه العلمیه.
- فخررازی، محمد بن عمر، (1409ق)، *الشجره المبارکه*، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه.
- فرای، ریچارد نیلسون، (1365)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قرشی، جمال، (1332)، *ملحقات صراح*، منقول در تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا.
- قرشی، عبدالقادر، (1398ق)، *جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی.
- قفس اوغلی، ابراهیم، (1367)، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.
- کاشغری، محمودبن محمدبن حسین، (1335-1333ق)، *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: عامره.

- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (1363)، زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لکنوی هندی، ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی، (1393ق)، الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، عنی بتصحیحه و تعلیقه محمد بدرالدین ابوفراس العسائی، کراچی: مطبوعه مشهور پرتیس.
- مروزی، اسماعیل بن الحسین، (1409ق)، الفخری فی انساب الطالبین، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیة الله العظمی المرعشی النجفی العامه.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، (1364)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- منشآت یا مکاتبات سلاطین ماضیه (عکسی)، کتابخانه دانشگاه تهران، ش 2259 - 2257.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه، (1339)، روضه الصفا، تهران: پیروز - خیام.
- ناجی السالم، منیره، (1396/1976ق)، تاج الاسلام سمعانی و کتابه التحبیر، بغداد: الارشاد.
- نرشخی، محمد بن جعفر، (1351)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی، ابوحفص عمر بن احمد، (1378)، القند فی معرفه علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.
- نظام الملک، حسن بن اسحق، (1340)، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نفیسی، سعید، (1332)، تعلیقات بر تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا.
- نویری، احمد بن عبدالوهاب، (1405/1985)، نهایه الارب فی فنون الادب، تحقیق محمد فوزی العنتیل، قاهره: مطبوعه الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- نیشابوری، رضی الدین، «تحقیق در احوال و آثار رضی الدین ابوجعفر محمد نیشابوری و تصحیح انتقادی دیوان او»، تصحیح حسن سپهری، 2ج، پایان نامه دکتری، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، 1351.
- نیشابوری، ظهیرالدین، (1332)، سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- واعظ بلخی، صفی الدین، (1350)، فضایل بلخ، ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واعظ کاشفی، فخرالدین علی، (1336)، لطائف الطوائف، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- همایی، جلال الدین، (1361)، مختاری نامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابوعبدالله، (1409ق)، معجم البلدان، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر.
- یعقوبی، احمد بن ابی واضح، (1419ق)، تاریخ یعقوبی، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- یوسفی فر، شهرام و صابره آزاده، «منصب رئیس در شهرهای دوره سلجوقی و پیوستگی های محلی و اجتماعی آنان»، مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه ی انجمن ایرانی تاریخ، س 2، ش 8، تابستان 1390، ص 117-139.